

## حکومت دینی از نگاه امام علی (ع)

### علی بیات

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

با یاد و نام خدای مهربان و منان، خدایی که علی (ع)، این فرید دهر را آفرید تا علوم و معارف الهی از آبشار سینه مالا مال از عشقش بر اقلیم وجود انسانی جاری شود و چمن در چمن و گلستان در گلستان، معانی معنوی و روحانی را بار آورد. و اینک ما پس از حدود چهارده قرن، مجذوب و مبهوت گل‌های شکفته و غنچه‌های لب بسته در مزرعی هستیم که علی (ع) آن را از آب معرفت الهی خود سیراب کرده و رایحه آن مشام جان دل‌های پاک را معطر ساخته است. امید که ورقی از اوراق گل‌های این گلستان باشیم.

ظهور انقلاب اسلامی ایران، باب نوینی را در برابر اندیشه و چشم‌انداز همه انسان‌ها و خصوصاً مسلمانان گشوده است. گشایش این باب به نام و عنوان دین رقم خورده است. از همان آغاز که نور انقلاب درخشیدن گرفت با کشاکشی سخت، نه تنها با استبداد داخلی که با استعمار خارجی و فرهنگ غالب حاکم بر جهان شرق و غرب، همراه بود. هرچند در این کشاکش سهمگین و سنگین، استبداد داخلی به سبب ضعف درونی به سرعت به زانو درآمد و واژگون شد؛ اما استعمار و قدرت‌های خارجی، خواه منطقه‌یی و جهانی، با تمام توان و امکانات بالقوه و بالفعل خود در برابر انقلاب و نظام پا گرفته از بطن آن صف کشیدند و اینک دو دهه از رویارویی همه جانبه آنها با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی سپری می‌شود. دو دهه‌یی که

خاطرات و خطرات تلخ و شیرین و فراز و نشیب‌های بسیاری را همراه داشته است. در این نوشتار، غرض توصیف و تحلیل انقلاب و آنچه بر آن و نظام جمهوری اسلامی گذشته نیست. تنها بر آنیم تا بنا به نیازهای فکری و مقتضیات کنونی و نیز به مناسبت سالی که با نام مبارک امام علی (ع) مزین گشته است، به مفهوم حکومت دینی از نگاه آن حضرت نظری هرچند به اجمال افکنیم. نظری که اگر وافی به مقصود نباشد، تمهیدی ندادارکاتی در تسهیل راه بحث و گفت‌وگو و نقد و نقادی در این باره خواهد بود. امید که سعه صدر خوانندگان محترم و طرح نقطه نظرات نقادانه آنان به ایجاد فضایی فرهنگی مناسب شأن یک جامعه اسلامی مدد رسانند. استدعای نگارنده آن است که آنچه را در پی می‌آید تنها طرح موضوعی برای گفت‌وگو قلمداد کنند، و نه نظریه و ایده‌یی جزمی با انگیزه‌یی خاص.

انقلاب اسلامی ایران آثار و دستاوردهای بسیاری داشته و ادعاها و شعارهای گوناگونی را ارائه کرده است. از مهم‌ترین دستاوردهای انقلاب می‌توان به احیای دین و تفکر و فرهنگ دینی در زمانی که دین از صحنه جامعه بشری کنار زده شده بود، اشاره کرد. شعارنه شرقی و نه غربی نیز از اصیل‌ترین و مهم‌ترین شعار انقلاب و اصلی بنیانی در ترسیم سیاست خارجی نظام جمهوری اسلامی ایران بوده و هست. نیازی به برشمردن و احصای کامل این دستاوردها و شعار نیست، اما ضرورت دارد به یکی از آثار شگرف و برجسته انقلاب که تأسیس و تشکیل نظام حکومتی مبتنی بر اصول و مبانی و جوهره و فرهنگ دینی (اسلام) بوده است، اشاره کنیم. نظام و حکومتی که عدیل و بدیلی را برای آن در جهان معاصر نمی‌توان یافت و این خود گواه صادق و روشنی است بر اینکه انقلاب اسلامی ایران از استقلال ذاتی و هویت مستقلی برخوردار است. استقلال و هویتی که از همان آغاز بر الگوگیری و نمونه‌برداری و اخذ و اقتباس از دیگر حوزه‌های فکری، سیاسی، حکومتی، اجتماعی، حقوقی، فرهنگی و... خط بطلان کشید و در پناه و پرتو سرچشمه‌های اصیل و غنی خود، یعنی قرآن و دیگر متون دینی به ارائه طرح و پیامی نو و اندیشه و فکر و فرهنگی نو و راه و جهتی نو و... دست یازید و فضایی را

آکنده از روح و روحیه معنوی و ارزش های الهی - انسانی و اخلاقی نمودار ساخت. به هر حال، متناسب با فضای دینی - معنوی پدید آمده، حکومتی نو با ماهیت، تعریف، مبانی، ساختار و کارکردی مغایر با همه اشکال دیگر حکومت های موجود در جهان به منصفه ظهور رسید و آغازگر فصلی نوین در تجدید و احیای حیات سیاسی اسلام و مسلمانان گردید. اما مسئولیت و وظیفه همه کسانی که در حوزه سیاسی این حکومت زندگی می کنند یا در اقصا نقاط جهان دل در گرو آن دارند - خصوصاً اندیشمندان و اهل فکر و قلم - ایجاب می کند تا با پرداختن به طرح و بحث مسائل و موضوعات فکری - فرهنگی، عالمانه در جهت تعمیق اندیشه سیاسی و حکومتی اسلام و انقلاب، پشتوانه های لازم نظری را در راه دفاع از این اندیشه نوپا به دست دهند. و این مهمی است که متأسفانه با گذشت بیش از بیست سال از پیروزی انقلاب و تأسیس نظام جمهوری اسلامی، به نحو شایسته و بایسته به انجام نرسیده است. مسئولیت خلأ موجود - یعنی فقدان کارهای علمی و آثار مطالعاتی و تحقیقاتی در باره حکومت دینی - متوجه هر که باشد این پیامد ناگوار را در پی داشته است و خواهد داشت که متناسب با حرکت رو به پیش انقلاب و تاریخمند شدن حکومت جمهوری اسلامی، که متضمن فاصله گرفتن از عصر اول آن و جایگزینی نسلی به جای نسل اول که این نسل ماده اولیه پیدایی انقلاب و پاگیری حکومت بوده است، پشتوانه های فکری و نظری نظام رشد و توسعه نیابد. و نسلی که جایگزین نسل اول می شود با فقر و خلأ فکری در درک و فهم مبانی نظری انقلاب و حکومت روبه رو شود. در نتیجه، خردورزی سیاسی رنگ می بازد و جای خود را به عملگرایی محض و اطاعت کور و بی چون و چرامی سپرد. پیدایی چنین فضایی با خصلت ذاتی و جوهری انقلاب و حکومت دینی که بر پایه و مایه فکر و اندیشه و فرهنگ و خودآگاهی فردی و جمعی استوار است ناسازگاری اساسی دارد. از این رو، بر همه اندیشه وران و اندیشمندان متعهد و دلسوز فرض است تا صحنه کار فکری - فرهنگی را برای نااهلان و نامحرمان از حریم معرفت ناب دینی خالی نکنند. و نیز بر همه متولیان و سیاستمداران واجب است زمینه و بستر مساعد

و مناسب طرح و تضارب آرا را فراهم سازند تا با سلاح فکر و فرهنگ، پیام انقلاب و حس مسئولیت در راه دفاع از حکومت دینی در ذهن و ضمیر نسل جوان که متولیان آینده کشور و نظام خواهند بود، استقرار و استحکام یابد.

حال به بررسی حکومت دینی از نگاه علی (ع) می پردازیم. اما قبل از ورود به بحث اصلی، ناگزیر از پیش درآمدی درباره موضوع هستیم.

حکومت دینی را بدان سبب از این نگاه به دست بررسی می سپاریم که اولاً علی (ع) به عنوان برجسته ترین تربیت یافته مکتب پیامبر (ص) در تجربه چهار سال و نه ماهه حکومت خود، باید و نبایدها و شیوه ها و راه حل های ارزشمندی را در راه تحقق حکومت ناب دینی و خالص مکتبی عرضه داشت. به عبارت دیگر، آن حضرت از سویی بر حفظ ماهیت خالص دینی حکومت تأکید و اصرار می ورزید و از دیگر سو، چالش هایی را که میان حفظ آن ماهیت و واقعیت های محض تاریخی رخ می داد چاره جویی می کرد و این خود، درس بزرگی است که همه شیفتگان آن حضرت باید در صدد فهم و درک آن برآیند. ثانیاً حکومت کوتاه مدت علی (ع) پس از رحلت پیامبر (ص)، تاریخمندترین و تجربی ترین حکومتی بود که بر اساس مبانی و موازین و معیارهای دینی پا گرفت. اما همین تجربه گران قدر متأسفانه تاکنون مورد بررسی و تحلیل دقیق قرار نگرفته است.

### تعریف حکومت دینی

به طور کلی، تاکنون تعریف روشنی از حکومت دینی و اجزاء و مؤلفه های آن ارائه نشده است. دلایل این امر را می توان در چهار نکته اساسی زیر جست و جو کرد:

۱. بی توجهی پیروان ادیان، خصوصاً شیعیان، در فهم حکومت دینی و دفاع و تفسیر غلط از آن: اهل سنت در آثار کلامی، فقهی و تاریخی خود، بنا بر نظرگاه های خاص خود، به توصیف و تحلیل حکومت دینی (با محوریت خلافت) پرداخته اند که از دایره این نوشتار خارج است. اما در آثار کلامی، فقهی و تاریخی شیعه، تا پیش از تاریخ معاصر، موضوع حکومت دینی (با محوریت امامت) و به طور کلی

سیاست، بسیار اندک و به ندرت مورد بحث و نظر قرار گرفته است. هرچند در بیش تر یا همه آثار کلامی، در فصلی مستقل و به نحو مبسوط در باره امامت سخن رفته است؛ اما نباید از نظر دور داشت که جوهره اصلی و دیدگاه حاکم در تحلیل و تفسیر امامت در این آثار، اندیشه کلامی محض است. یعنی امامت به عنوان یکی از اصول اعتقادی مورد توجه و تفسیر قرار گرفته است و نه در حوزه سیاسی. هرچند حوزه اندیشه سیاسی ارتباط و پیوند وثیق و محکمی با حوزه اندیشه کلامی شیعه دارد و بسیار وامدار آن است، اما این حوزه (اندیشه سیاسی)، خصوصاً در تاریخ نوین فکری، از جایگاه خاصی در میان دیگر حوزه‌های علوم و معارف برخوردار شده است. از این رو، ضرورت دارد این حوزه فکری، ضمن ارتباط و پیوند اجتناب ناپذیری که با دیگر حوزه‌ها و شاخه‌ها معارف دینی و بشری خصوصاً کلام، فقه، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و... دارد، به نحو مستقل مورد تأمل و توجه قرار گیرد تا اندیشه و فرهنگ سیاسی - دینی رشد و باروری و قوام لازم را بیابد. خصوصاً آنکه مقتضیات پس از پیروزی انقلاب و تأسیس نظام جمهوری اسلامی، مفهومی نوین به نام حکم حکومتی را پدید آورده است. به هر حال، درهم آمیختن دیدگاه و بحث کلامی با دیدگاه و بحث سیاسی پیامدهای ناگواری را در پی داشته و خواهد داشت (بعدهاً در باره امامت به مفهوم کلامی و امامت به مفهوم سیاسی بحث خواهیم کرد).

چنین اختلاطی دفاع و تفسیر غلط از حکومت دینی را موجب شده است؛ از آن جمله، در دیدگاه کلامی - اعتقادی از نص در امامت و در دیدگاه سیاسی از انتخاب امام (به مفهوم رهبر سیاسی) سخن می‌رود. نتیجه تضارب این دو دیدگاه از سه حال خارج نیست: یا باید یکی از آن دو را به جای دیگری نشانند که معقول و منطقی نمی‌نماید؛ یا باید پیوندی نظری بین هر دو دیدگاه قایل شد؛ یا آنکه باید آنها را از یکدیگر تفکیک کرد و یکی را بر دیگری حمل نکرد.

۲. تاریخمند نبودن حکومت دینی: این خود از عوامل مهمی است که زمینه فهم حکومت دینی را در بستر فرهنگ اسلامی تیره و مبهم ساخته است. علت این

تیرگی و ابهام آن است که پس از حکومت چهار سال و نه ماهه امام علی (ع) و حکومت شش ماهه امام حسن (ع)، شیعه امامیه تاکنون از سیاست و قدرت و حکومت دور مانده است. یعنی به جز واکنش‌ها و مواضع انفعالی که در برابر حوادث و رخداد‌های مختلف تاریخ اسلام داشته و گاه در کنار حکومت‌ها و دولت‌ها در مقام نقابت یا وزارت ایفای نقش کرده؛ عملاً بر اریکه قدرت برنیا آمده است و برای تحقق برنامه‌ها، اهداف و دیدگاه‌های سیاسی خود در جدال و چالش و کشمکش با واقعیت‌ها و عناصر محض تاریخی و طبیعت حاکم بر فرد و جامعه انسانی قرار نگرفته است. این دوری و مهجوری از واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی سبب شده است که اندیشمندان به طور کلی یا از سیاست و حکومت کناره گیرند و دینداری خود را در تمایلات و تعلقات خاص فکری، فقهی و... (جز سیاسی) پیش برند و یا اندیشمندانی که تمایل و تعلق فکری به حوزه حکومت و سیاست داشته‌اند، بدون ارائه راه‌حل‌های عملی و پرداختن به شیوه‌های تجربی، در تحقق حکومت دینی مورد نظر خود و اداره جامعه، به طرح آرای خود بپردازند. نمونه بارز چنین کوشش‌هایی را که به نوبه خود ارزشمند است می‌توان در سه اثر: اخلاق ناصری از خواجه نصیرالدین طوسی، عوائد الایام از ملا احمد نراقی (۱۱۸۵- ۱۲۴۵هـ.ق) و تنبیه الامة و تنزیه الملة از آیت الله میرزا محمد حسین نائینی (ف. ۱۳۵۵هـ.ق) مشاهده کرد. هر یک از این اندیشمندان نامور شیعی بنا به ذوق خاص خود، به حکومت و سیاست نظر افکنده‌اند. خواجه نصیر با ذوق فلسفی، نراقی با ذوق خالص فقهی و نائینی هرچند فقیه است، اما در صدد پاسخگویی به مقتضیات سیاسی جامعه ایرانی هم‌عصر نهضت مشروطه با دیدگاهی سیاسی به ارائه آرای خود پرداخته‌اند.

به هر حال، نبودن پشتوانه‌های تجربی لازم در امر حکومت دینی تا اندازه زیادی در ناآزمودگی اندیشه سیاسی شیعیان تأثیر داشت. از این رو، راه پر فراز و نشیبی پیش روی حکومت جمهوری اسلامی قرار دارد.

۳. فقدان طبقه بندی اصول و فروع مباحث حکومت دینی: این مانع در حقیقت پیامد

دو مانع قبلی است. افزون بر آن، فرهنگ سیاسی مبتنی بر اندیشه دینی جامعه ما درگذشت زمان، باید ساختار و چهارچوب و تعاریف خاص خود را بیابد. عناصر و واژه‌های سیاسی بسیاری هستند که بر اساس جوهره و نظرگاه دینی تعریف و تفسیر نشده‌اند و اگر هم تعریفی عرفانی، اخلاقی یا اجتماعی از آنها در دست است بر مبنای ماده اندیشه سیاسی - دینی تعریف و همسو نشده است. عناصر و واژه‌هایی چون آزادی، انتخاب، حقوق سیاسی متقابل دولت و ملت، مشارکت سیاسی و نحوه و عمق و فراگیری آن، اهداف حکومت و ...

۴. حجم گسترده و عمیق تبلیغات مخالفان حکومت دینی و وجود شبهات فراوان: از آنجا که اندیشه و معرفت دینی همواره مورد تفسیر و فهم ضد و نقیض بشری قرار گرفته است و به هر حال، طبیعت بشری و عقل طبیعی او بر نیروی خرد باطنی و روحانی اش غلبه داشته و دارد؛ به گونه‌یی آشکار در جوامع غیر دینی و پنهان در جوامع دینی، ناسازگاری‌ها و مخالفت‌هایی با حکومت دینی صورت پذیرفته است. شدت این ناسازگاری‌ها و مخالفت‌ها با حکومت دینی و محدود ساختن دین در زاویه و حوزه‌یی خاص با آغاز عصر رنسانس اروپا پیوند خورده است. رنسانس اروپا نه تنها تاریخ و فرهنگ و تمدن معاصر اروپا را رقم زد، که به لحاظ ابزار و اسباب نیرومندی که به دست آورد، بر بخش وسیعی از جهان چیرگی یافت و به صورت فکر و فرهنگ غالب در جهان درآمد. این فرهنگ غالب، به سبب دستاوردهای طلایی و خیره‌کننده‌اش، به تدریج حوزه‌ها و مراکز فکری سنتی جوامع غیر اروپایی را مقهور خود ساخت و جریان‌های فکری، سیاسی و اجتماعی نوینی را که به تدریج ارتباط و پیوند خود را با موارث سنتی خود از دست می‌دادند، پدید آورد. جریان‌های نوین، به نام روشنفکری و نوگرایی، در مراکز نوین‌آباد آموزشی پا گرفتند و بر اساس نظام آموزشی و پرورشی غرب، یعنی دانشگاه‌ها، تربیت شدند و نیروی انسانی لازم را برای ساختار اداری و حکومتی جوامع غیرغربی تأمین کردند. به طور کلی، این جریان‌های نوین‌آباد، خواسته یا ناخواسته، عامل حمله به سنت‌ها و موارث تاریخی خود و تخریب آنها شدند.

کارنامه این جریان‌های وابسته، در تاریخ یک قرن اخیر ایران، خود گواه روشنی است از نقش تخریبی و منفی که آنان تا پیروزی انقلاب و حتی پس از آن ایفا کردند. تذکر این نکته برای خوانندگان ضروری است که غرض از بیان این مطالب، نادیده گرفتن نقش مثبت و اصلاحگر روشنفکران دینی و دیندار در جامعه ایران پیش و پس از انقلاب نیست.

با مقدمه فوق که به طول انجامید و در حقیقت، پیش‌درآمدی برای ورود به بحث اصلی بود به اصل موضوع نوشتار می‌پردازیم.

### مفهوم اعتقادی امامت و مفهوم سیاسی آن

از موضوعات اساسی که علی (ع) پیشوای پرهیزکاران در تبیین مفهوم امامت بدان تصریح و عنایت فرموده‌اند، تفکیک میان دو مفهوم از امامت و ولایت است. یکی، امامت به مفهوم اصلی ثابت در اصول و نظام اعتقادی اسلام که مبتنی بر نص و وصایت است و نه دعوت و بیعت مردم و دیگری، امامت به مفهوم رهبری سیاسی که مبتنی بر دعوت و بیعت مردم است، و بنا بر شرایط و ظروف و واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی امکان تحقق دارد. در مفهوم نخست، آن حضرت خطاب به کمیل بن زیاد نخعی فرمود:

بلی، زمین تهی نماند از کسی که حجت بر پای خدا است، یا پدیدار و شناخته است و یا ترسان و پنهان از دیده‌ها است، تا حجت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نرود؛ و اینان چندند و کجا جای دارند؟ به خدا سوگند اندک به شمارند و نزد خدا بزرگ‌مقدار، خدا حجت‌ها و نشانه‌های خود را به آنان نگاه می‌دارد تا به همانندهای خویشش بسپارند و در دل‌های خویش بکارند. دانش، نور حقیقت‌بینی را بر آنان تافته و آنان روح یقین را دریافته، اینان خدا را در زمین او جانشینانند و مردم را به دین او می‌خوانند. «(نهج البلاغه ۱۳۶۸: کلمات قصار، ش ۱۴۷).

در مفهوم دوم، یعنی رهبری سیاسی که مبتنی است بر دعوت و بیعت مردم و شرایط و زمینه‌های سیاسی، طی بعضی خطبه‌ها و نامه‌های خود اشارت صریحی بدان فرموده است که به چند نمونه بسنده می‌کنیم.



جایی خطاب به طلحه و زبیر فرموده است: «به خدا که مرا به خلافت رغبتی نبود و به حکومت حاجتی نه، لیکن شما مرا بدان فراخواندید و آن وظیفه را بر عهده‌ام گذاشتید. چون کار حکومت به من رسید، به کتاب خدا و آنچه برای ما مقرر نموده و ما را به حکم کردن بدان امر فرموده نگریستم و از آن پیروی کردم و به سنتی که رسول خدا (ص) نهاده است، و بر پی آن رفتم. نیازی نداشتم تا در این باره از شما و جز شما نظر خواهم و حکمی پیش نیامد که آن را ندانم تا با شما و برادران مسلمانم مشورت رانم. اگر چنین بود می‌نمایاندم، و از شما و جز شما روی نمی‌گرداندم (نهج البلاغه ۱۳۶۸: خطبه ۲۰۵). از این سخنان به روشنی دو نکته مهم مستفاد می‌شود: اول آنکه مردم، از جمله طلحه و زبیر، از حضرت برای قبول خلافت دعوت و با او بیعت کردند. دوم آنکه پس از بیعت، امام و رهبر سیاسی باید بر اساس حکم خداوند که در قرآن است و سنت رسول به تدبیر امور بپردازد. یعنی اختیارات و وظایف رهبر سیاسی در کتاب و سنت رسول مشخص شده است و نمی‌تواند از آن عدول کند.

جایی دیگر، آن حضرت به آن دو (طلحه و زبیر) چنین نوشت (نهج البلاغه ۱۳۶۸:

نامه ۵۴):

اما بعد دانستید، هر چند پوشیده داشتید، که من پی مردم نرفتم تا آنان روی به من نهادند و من با آنان بیعت نکردم تا آنان دست به بیعت به من گشادند. و شما دو تن از آنان بودید که مرا خواستند و با من بیعت کردند و مردم با من بیعت کردند، نه برای آنکه دست قدرت من [بر سرشان] گشاده بود یا مالی آماده.

در نامه‌ی (نامه ۶) نیز خطاب به معاویه فرمود:

... شورا از آن مهاجران است و انصار، پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را خریدند.

حال برای آنکه خوانندگان چنین استدلال نکنند که آن حضرت در مقام احتجاج با طلحه و زبیر و معاویه و به منظور اسکات خصم، به دعوت و بیعت مردم تمسک جسته است، دو سخن از آن حضرت را خطاب به یاران و مردم تحت حکومتش می‌آوریم:

فرمود:

بیعت شما با من، بی‌اندیشه و تدبیر نبود و کار من و شما یکسان نیست. من شما

را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید (خطبه ۱۳۶).

و نیز فرمود:

به جانم سوگند، اگر کار امامت (رهبری سیاسی) راست نیاید جز بدان‌که همه مردم در آن حاضر باید، چنین کار ناشدنی نماید. لیکن کسانی که - حاضرند و - حکم آن دانند، بر آنان که حاضر نباشند، حکم رانند؛ و آن‌گاه، حاضر حق ندارد سر باز زند و نپذیرد، و نه غایب را که دیگری را امام خود گیرد. بدانید که من با دو کس می‌ستیزم: آن‌که چیزی را خواهد که حق آن را ندارد، و آن‌که حقی را که برگردن اوست نگذارد (خطبه ۱۷۳).

پس بر اساس همین اساس دعوت و بیعت مردم با علی (ع) بود که آن حضرت اداره امور جامعه اسلامی را بر عهده گرفت. با پیمان‌شکنان و مخالفان و ستیزندگان بیعت جنگید و آنان را به خاک مذلت نشاناد.

نکته مهمی که از این سخنان گران‌قدر مستفاد می‌شود تفکیک و تبیین روشن‌گرانه‌ی بی‌ است که علی (ع) میان مفهوم امامت از دو جنبه ارائه کرده است. در مفهوم نخست، امامت به عنوان اصلی ثابت و اعتقادی است که اختیار و اصطفا‌ی آن متعلق به اراده و مشیت و علم الهی است و علم اراده بشری را راه در آن نیست و در مفهوم دوم، امامت به عنوان رهبری سیاسی است که متناسب با شرایط و واقعیت‌های اجتماعی - سیاسی رقم می‌خورد. البته این سخن به معنای جدایی این دو مفهوم امامت از یکدیگر نیست. امامت به مفهوم اعتقادی و اصلی از اصول دین، در حقیقت، همان رهبری سیاسی ایده‌آلی است که انسان گم کرده راه و گمگشته در طلب آن است؛ اما تا نشناسد و به معرفت امام نایل نشود، دل و جان به فرمان و دولت‌ش نمی‌نهد.

اینجا است که باید واقع‌بینانه به تاریخ گذشته بشری بنگریم که چه گونه در برابر ادیان آسمانی و فرستادگان و اولیای الهی به گردنکشی و گردن‌فرازی برخاست. به راستی در تمام طول تاریخ شناخته شده بشر، آیا جز کم‌تر از حدود صد سال، حکومت انبیا و اولیای الهی مجال تحقق یافت؟ چرا؟ اگر بخواهیم با نگاهی ارزشی به این پرسش پاسخ‌گوییم، باید گفت که حکومت دینی می‌بایست در جامعه بشری محقق شود. اما پیدا است که چنین پاسخی قانع‌کننده نیست با «بایدها» نمی‌توان

جدول واقعیت‌ها را درهم فروریخت.

باید چنان می‌شد، اما نشده است. در طول تاریخ گذشته اسلام هم، به جز چند سال محدود و معدود، نشده است. چرا؟ پاسخ صحیح این چرا می‌تواند ذهن ما را به حقیقت موضوع رهنمون سازد. پاسخ آن است که انسان مختار و آزاد است. هرچند که به اختیار و آزادی خود، خود را به گمراهی و تباهی می‌کشاند؛ اما به هر حال، مختار و آزاد است. حال که با چنین واقعیتی و خصلت چنین موجودی به نام انسان روبه‌رو هستیم؛ برای حل مشکل، یا باید اختیار و آزادی را از او سلب کنیم تا به‌اکراه و اجبار سر تسلیم در برابر اوامر و نواهی خداوند فرود آورد که در آن صورت، دیگر انسان نیست. و یا باید در کنار خصلت اختیار و آزادی او، دیگر استعدادها و خصلت‌هایش، همچون علم و عشق و کمال‌جویی، را در نظر آوریم و راهی را فرارویش نهمیم تا به اسباب سعادت و شقاوت خود آگاهی یابد و دل به حقایق بسپارد. به هر حال، راه کوی حقیقت و سعادت جاودانه انسانی از مسیر نفسانیات و تمایلات و غرایز حیوانی و زینت‌های فریبنده دنیایی عبور می‌کند. از این سخن می‌توان چنین استنباط کرد که حکومت دینی هرگز نمی‌تواند از مبانی و معانی دیگری، چون انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی گسیخته باشد. در حقیقت، فرهنگ سیاسی و حکومت دینی باید نسبت و پیوند خود را با انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی دریابد تا بتواند نوع مواجهه و مقابله خود را در برخورد با انسان و جامعه روشن کند، وگرنه گرفتار تضادها و تناقض‌های بی‌شماری در نظر و عمل خواهد شد.

حال باید به طرح این پرسش پردازیم که اگر این دو مفهوم امامت را از هم تفکیک کنیم، آیا معضلات ذهنی بسیاری که در تفسیر و تبیین حکومت دینی و نیز در تحلیل آزمون‌ها و تجربه‌های عینی از حکومت دینی، در طول تاریخ با آنها دست به‌گریبانیم گشوده نخواهد شد؟ آیا یکی از این معضلات که اسباب کج‌فهمی‌های بسیاری در تحلیل تاریخی حکومت دینی شده است، آن نیست که ارزش‌ها و بایدها به جای «هست‌ها» و «بودها» می‌نشینند؟ و وقتی نشست، چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که چون می‌بایست پس از رحلت پیامبر (ص)، حکومت حَقَّة اهل بیت و

اولیای الهی محقق می‌شد و نشد؛ پس باید خط بطلان بر تمامی کارنامه تاریخ اسلام کشید. و آیا چنین فضاوت و برداشتی ما را با فقر بینش و دانش تاریخی مواجه نمی‌کند؟

### شیوه یا شیوه‌های تحقق حکومت دینی

از دیگر موضوعات در دایره فهم و کشف راه‌های عملی تحقق حکومت دینی که از سخنان و نامه‌های علی (ع) در طول حکومت چهار سال و نه ماهه‌اش می‌توان استنباط کرد، «شیوه یا شیوه‌های عملی تحقق حکومت دینی است.».

ضروری است بار دیگر بر این مطلب تأکید و رژیم که حکومت دینی و حکومت حاکمان و پیشوایان الهی باید محقق شود. اما مشکل و پرسشی که در مقام نظر و عمل رخ می‌نماید این است که چه گونه؟ پاسخ ساده و ظاهراً قانع‌کننده‌یی که می‌توان برای پرسش طرح کرد این است که آحاد جامعه اسلامی باید مطیع اوامر و نواهی خدا و رسول باشند (یعنی پاسخی ارزشی به پرسش واقعی). این پاسخ را می‌توان به آسانی نقد و نقض کرد. بنابر مطالعات جامعه‌شناختی، هرگز نمی‌توان مردم یک جامعه را از جنبه‌های گوناگون فکری، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... همگن دانست. هر جامعه‌یی، علاوه بر مشترکات کلی، از گروه‌ها و نیروهای مختلف به لحاظ دیدگاه‌ها، تمایلات و خواسته‌ها برخوردار است. واقعیت این است، اگرچه ما آن را نادیده بگیریم یا انکار کنیم. در حقیقت، این ایده‌آل و آرمانی دست‌نیافتنی است که بخواهیم جامعه را در تمامی جنبه‌های فکری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، و از نظر نیازها، تمایلات و... دارای خصلت و هویت همگن و همگرا بدانیم. یا باید بر اساس وضع آرمانی و مطلوب به داوری بنشینیم و یا مطابق وضع موجود به گونه‌یی حرکت کنیم که به نقطه مطلوب برسیم. بنابراین، با ارائه چنان پاسخی فقط این وضع پیچیده را آسان نموده‌ایم، وگرنه به حل مشکل کمکی نکرده‌ایم.

پس این پرسش همچنان به قوت خود باقی است که شیوه یا شیوه‌های تحقق حکومت دینی کدام است؟ برای دستیابی به پاسخ درست، آیا بهتر نیست که به جای روگردانی از واقعیت‌ها و فرار از درک ماهیت آنها، در بطن و عینیت آنها قرار

بگیریم؟ انسان و جامعه دو واقعیت مهم پیش روی ما هستند، واقعیت‌هایی که از خصلتی اساسی برخوردارند و آن، تغییر و تحول و تطوّر است که می‌یابند، خواه خصلتی به کمال یا به سوی زوال. با قبول این معنا، این نتیجه مهم به دست می‌آید که چون واقعیت‌ها و شرایط و اسباب آنها متغیر و متحول‌اند، پس نمی‌توان دستورالعمل و حکم ثابتی را برای آنها عرضه کرد. از این رو، در پاسخ به پرسش فوق باید دو نکته مهم را از نظر دور نداشت: یکی، واقعیت‌های هر عصر و نسل و دیگری، پذیرفتن تحول آنها و به تبع، تحول و دگرگونی در شیوه‌ها و روش‌ها است. در مورد اول، واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی هر جامعه و هر دوره تاریخی، شیوه خاص خود را در تحقق حکومت دینی می‌طلبد و در مورد دوم، این شیوه‌ها و روش‌ها ثابت و لایتغیر نیستند و با تحول و تغییر واقعیت‌ها و مقتضیات عینی، شیوه‌ها نیز متحول خواهد شد. درک این دو نکته اساسی موجب آن خواهد شد که انسان از روند حوادث و فرایند تاریخ عصر خویش غافل نشود و نقش تاریخی خود را، نه صرفاً بر اساس شرایط و مقتضیات بلکه بر مبنای حقایق و تکالیف دینی، برای نیل به اهداف آرمانی ایفا کند.

علی (ع) با شناخت واقع‌بینانه اوضاع و با پذیرش شیوه و روش مرسوم و معمول جامعه و دوره تاریخی خویش برای تحقق حکومت دینی، بر دعوت و بیعت مردم به عنوان شیوه عملی تأکید می‌ورزد و آن را مورد تأیید قرار می‌دهد. البته این سخن نه بدان معنا است که حکومت، ماهیت دینی خود را از دعوت و بیعت مردم کسب کند. همچنان‌که پیش از این گفتیم، ماهیت دینی حکومت به صلاحیت‌های ذاتی حاکم و امام و وظایف و تکالیفی که بر عهده دارد و در قرآن و سنت مندرج است باز می‌گردد. بنابراین، دعوت و بیعت مردم اگر بر اساس معیارها و ملاک‌های دینی صورت پذیرفته باشد تنها قالب و ظرفی است که حکومت دینی را محقق و متعین می‌سازد. بر این مبنا است که آن حضرت شورای تعیین رهبری را فقط خاص مهاجرین و انصار می‌داند (نهج البلاغه ۱۳۶۸: نامه ۶) که با معیارها و مفاهیم دینی در انتخاب رهبری سیاسی آشنایی نسبی دارند. در جایی دیگر، ضمن ناممکن دانستن حضور همه افراد و آحاد جامعه اسلامی در انتخاب رهبر (یعنی فراگیری کامل بیعت)، حق رأی را به اهل آن وامی‌گذارد و رأی آنان را برای حاضر و غایب

لازم الاجرا می شمارد (نهج البلاغه ۱۳۶۸: خطبه ۱۷۳). و نیز در نامه یی (نامه ۷) خطاب به معاویه که در صدد نقض بیعت مردم مدینه، کوفه و مصر با آن حضرت برآمده بود، فرمود: خلافت یک بار بیعت کردن است و دوباره در آن نتوان نگرست، و برای کسی اختیار از سرگرفتن آن نیست. آن که از بیعت جمع مسلمانان بیرون رود عیبجویی است، و آن که در آن دودل باشد دو رویی.

شاهد دیگری بر اثبات این مدعا که حضور و دعوت سیاسی مردم حجت را بر امام جهت اقامه حکومت تمام می کند، سخنانی است که در خطبه ششقیه (خطبه ۳) از آن حضرت نقل شده است. آنجا که فرمود:

به خدایی که دانه را کفید (شکافت) و جان را آفرید، اگر این بیعت کنندگان نبودند و یاران حجت بر من تمام نمی کردند و خدا علما را فرموده بود تا ستمکار شکمباره را برنابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، رشته این کار را از دست می گذاشتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم و چون گذشته، خود را به کناری می داشتم. (خطبه ۳).

### حق حکومت در حکومت دینی: الهی یا مردمی

از آنچه گذشت شاید این توهّم پیش آید که حق و منشأ حاکمیت در حکومت دینی مردمی یا انسانی است. از این رو، ضرورت دارد برای زدودن این توهّم در باره حق و منشأ حاکمیت در حکومت دینی تأمل جدی صورت گیرد.

تردیدی نیست که ضرورت و وجوب مطلق حکومت در جامعه بشری عقلی است، قطع نظر از اینکه حکومت دینی باشد یا نباشد. آنجا هم که علی (ع) در ردّ دعوی خوارج که می گفتند فرمانروایی را جز خدا روا نیست، فرمود: «و مردم را حاکمی باید نیکو کردار یا تبه کار، تا در سایه حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند و کافر بهره خود برد تا آن گاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو رسد» (نهج البلاغه ۱۳۶۸: خطبه ۴۰) و در حقیقت، به وجوب عقلی مطلق حکومت در جامعه بشری دلالت فرمود. بنابراین، اگر سخن در وجوب منشأ حق حاکمیت در مطلق حکومت باشد وجوب آن عقلی و منشأ حاکمیت آن مردم می تواند بود. اما در موارد و مواقع متعدد دیگری، آن حضرت به الهی بودن حق حاکمیت در حکومت (دینی)

تأکید می‌ورزد. ضرورتاً چنین حکومتی، حکومت دینی است و مردم را نرسد که بخواهند حق حاکمیت و حکومتی را که خدا و رسول (ص)، بنابر صلاحیت‌ها و قابلیت‌های ذاتی، برای کسی فرض کرده‌اند به وی اعطا یا از وی سلب کنند. پس آنجا هم که از شیوه و روش در تحقق حکومت دینی سخن رفت، نه بدان معنا است که دعوت و بیعت مردم منشأ اعطای حق حاکمیت در حکومت دینی به پیامبر (ص) یا امام معصوم باشد؛ بلکه به این مفهوم است که دعوت و بیعت مردم، مشروط بر آنکه مبتنی بر شناخت و آگاهی آنان از مبانی و معیارهای دینی در امر حکومت و سیاست باشد، تنها مجرای تحقق حکومت کسی است که خدا و رسول او را به خلافت و حکومت برگزیده‌اند. زیرا به هر حال، تحقق حکومت دینی در جامعه بشری نیازمند شیوه یا شیوه‌های عملی است و فقدان شیوه و روشی شایسته و بایسته عملاً امکان تحقق آن را منتفی می‌سازد.

حال برای پرهیز از اطاله سخن به نمونه‌هایی روشن و روشن‌گر از کلام علی (ع) در بیان حقانیت خود در امر حکومت و خلافت می‌پردازیم. آن حضرت در حقانیت و صلاحیت ذاتی خود و اهل بیت پیامبر (ص) برای حکومت که خداوند به آنان کرامت فرمود و دیگران آن را نادیده گرفتند و به ناحق غضب کردند، چنین فرمود: «کجایند کسانی که پنداشتند آنان - نه ما - دانایان علم - قرآن‌اند؟ به دروغ و ستمی که بر ما می‌دانند. خدا ما را بالا برده و آنان را فرو گذاشته؛ به ما عطا کرده و آنان را محروم داشته؛ ما را - در حوزه عنایت خود درآورد؛ و آنان را از آن بیرون کرده است. راه هدایت را با راهنمایی ما می‌پویند، و روشنی دل‌های کور را از ما می‌جویند. همانا امامان از قریش‌اند که درخت آن را در خاندان هاشم کشته‌اند، و دیگران در خور آن نیستند و طغرای امامت را جز به نام - هاشمیان - ننوشته‌اند.» (نهج البلاغه: ۱۳۶۸؛ خطبه ۱۴۴). در آغاز خطبه معروف شمشقیه نیز در حقانیت و اولویت خود برای خلافت فرمود: «هان به خدا سوگند، جامعه خلافت را درپوشید و می‌دانست خلافت جز مرا نشاید، که آسیاسنگ تنها گرد استوانه به گردش درآید [و من استوانه‌ام]. کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است، و مرغ از

پريدن به قله‌ام گريزان.» (خطبه ۳) و فرمود: «مرا چه با قریش... به خدا قریش از ما کينه نکشيد، جز برای آنکه خدا ما را بر آنان گزید. آنان را - پروردیم - و در زمرة خود درآوردیم.» (خطبه ۳۳).

بنابراین سخنان روشن‌گر می‌توان به‌وضوح دریافت که علی (ع) حق حاکمیت خود را از خداوند می‌داند نه از مردم. بنابراین، از آنجا که حق و منشأ حاکمیت امام از خداوند است و نه مردم، بر تعهد و تقید امام (رهبر سیاسی) بر اوامر و نواهی خداوند اشاره می‌کند و می‌فرماید: «همانا، بر امام نیست جز آنچه از امر پروردگار به عهده او واگذار شده: کوتاهی نکردن در موعظت، و کوشیدن در نصیحت، و زنده کردن سنت، جاری ساختن حدود بر مستحقان، و رساندن سهم‌های - بیت‌المال - به در خور آن» (خطبه ۱۰۵). همچنین در تبیین معیارهای صلاحیت امام و رهبر سیاسی در حکومت دینی فرمود: «مردم! سزاوار به خلافت کسی است که بدان توان‌تر باشد، و در آن به فرمان خدا دان‌تر. اگر فتنه‌جویی [رهبری] فتنه‌آغازد، از او خواهید تا با جمع مسلمانان بسازد و اگر سر باز زند سر خویش بیازد.» (خطبه ۱۷۳).

نکته بسیار مهمی که از عبارات فوق برمی‌آید آن است که علی (ع) بر آن بود با خطبه‌ها و نامه‌های مشحون از دقایق معانی روحانی خود، مبانی و معیارهای اندیشه سیاسی و حکومت دینی را در جامعه اسلامی نهادینه کند. آن قسم نهادینگی که بر بنیاد تفکر و بینش صحیح ناب دینی استوار باشد، نه صرفاً بر احکام و فرامین حکومتی، یا تبعیت از رأی سران و بزرگان و یا سنت‌های قومی. از این‌رو، چون به کلیب جرمی که به نمایندگی قوم خود نزد حضرتش آمده بود تا حقیقت حال او را با اصحاب جمل بدانند، حقیقت را باز گفت و کلیب دانست که حق با او است، فرمود: بیعت کن. کلیب گفت: من فرستاده مردمی هستم و کاری نمی‌کنم تا نزد آنان بازگردم. امام او را چنین به حقیقت رهنمون ساخت که: «اگر آنان که پشت سر تو هستند تو را فرستادند تا آنجا را که بازار فرود آمده است بجویی، و تو نزد آنان برگشتی و آنها را از گیاه و آب خبر دادی و آنان تو را مخالفت کردند و به جای بی‌آب و سرزمین‌های خشک رفتند، چه می‌کنی؟ [گفت: آنان را واگذارم و به جایی که گیاه



و آب است می روم. امام گفت: [پس دستت را دراز کن! کلیب گفت: به خدا سوگند، چون حجت بر من تمام گشت، سر باز زدن نتوانستم و با او بیعت کردم.] (نهج البلاغه ۱۳۶۸: خطبه ۱۷). به هر حال، اگر چنان می شد که آن حضرت می خواست، جامعه اسلامی در کوتاه زمانی به بلوغ فکری، سیاسی، فرهنگی و... لازم در شناخت حقایق برای دفاع از حریم دین و حکومت دینی و صیانت از استقلال و حقوق حقه خود بر اساس معارف دینی نایل می شد. اما صد آسف و اندوه که جامعه آن عصر نتوانست از برکات وجودی این مائده و هدیه آسمانی بهره گیرد، و گرنه درخشانترین و شکوهمندترین فصل تاریخ بشر نمایان می شد و انسانها آرمانیترین و ایده آلترین صورت حیات انسانی و سیاسی را در همه ابعاد و جنبهها، در ظل سایه ولایت آن حضرت و فرزندانش تجربه می کردند. اما چنین نشد و حکومت دینی همچنان به افق آرمان انسانی و اسلامی سپرده شد. آرمانی که نهایتاً در فرجام تاریخ بشر به دست یکی از نوادگان آن حضرت - مهدی موعود (عج) - محقق خواهد شد.

هرچند به سبب ضیق وقت، مباحث بسیاری در موضوع حکومت دینی از نگاه علی (ع) گفته نیامد، مباحثی چون: حقوق متقابل دولت و ملت؛ روش و آداب حکمرانی؛ آزادیهای فردی، فکری، سیاسی و...؛ اهداف حکومت دینی و... اما برای حسن ختام این نوشتار، مطلب را با اخلاق سیاسی رهبران و سیاستمداران در حکومت دینی بر اساس سیره حضرتش به پایان می بریم.

### اخلاق سیاسی رهبران و سیاستمداران در حکومت دینی

یکی از مباحث مهم مربوط به رهبران و سیاستمداران در هر حکومت و جامعه‌ی، خصوصاً حکومت و جامعه دینی، اخلاق سیاسی است. بدان معنا که نحوه سیر و سلوک آنان و کیفیت رفتارشان با خود و مردم در مقام و جایگاه سیاسی که قرار می گیرند چه گونه باید باشد. آیا پاسدار فضایل و صفات الهی - انسانی چون: فروتنی، زهد و ساده زیستی، صداقت، راستی و درستی و... هستند یا آنکه مقام و

موقعیت پیش آمده را فرصت و مجالی برای بهره‌گیری و کامجویی از دنیا و سیراب کردن هوس‌های شیطانی و نفسانی و نهایتاً فروافتادن در صفات ناپسند انسانی می‌پندارند. به‌راستی که آزمون و تجربه قدرت و ثروت آزمونی است سخت و دشوار که گذر از آن و رهیدن از آتش فتنه آن جز با عشق به خدا و تقوای راستین ممکن نیست. در این آزمون سهمگین و سنگین است که عظمت علی (ع)، آن خدا مرد انسانی، را درمی‌یابیم که پس از برآمدن بر مسند خلافت و حکومت چه‌گونه بر نفس خود و نقشه‌ها و فتنه‌های شیطانی و مظاهر فریبنده دنیایی امارت کرد و نشان داد انسانی است که جز شور و عشق به خدا در دلش موج نمی‌زند و دنیا را توان فریب او نیست.

زمانی که آن حضرت عاصم بن زیاد را که جامه‌ی پشمین به تن کرده و از دنیا روی برگردانده بود، موعظه و نصیحت کرد؛ اعاصم گفت: ای امیر مؤمنان و تو در این پوشاک زبر تن آزار باشی و خوراک دشوار خوار؟ فرمود: «وای بر تو! من نه چون توام، که خدا بر پیشوایان دادگر واجب فرموده خود را با مردم ناتوان برابر نهند تا مستمندی تنگدست را به هیجان نیارند و به طغیان و اندارند.» (نهج البلاغه ۱۳۶۸: خطبه ۲۰۹). و پس از جنگ صفین چون آن حضرت بر قوم شبا می‌گذشت، حرب پسر شرجیل شبامی از مهتران قوم خود پیاده در رکاب امام که سواره بود راه افتاد؛ امام او را نهی کرد و فرمود: «بازگرد که پیاده رفتن چون تویی با چون من موجب فریفته شدن والی است و خواری مؤمن.» (کلمات قصار، ش ۳۳۲).

این عبارات به‌روشنی درس بزرگی را به همه رهبران و سیاستمداران می‌آموزد که سیاست و حکومت خود آداب و اخلاق خاصی دارد. بر یک رهبر و حکمران که خود را بنده خدا می‌داند و می‌خواهد به نام خدا بر مردم حکومت کند، فرض و واجب است که خود را به این آداب و اخلاق که جز در مکتب انبیا و اولیای الهی نمی‌توان آموخت مزین سازد، وگرنه از دین جز نامی و از حکومت دینی به جز شعاری باقی نمی‌ماند.

امید آنکه همه پیروان و شیفتگان علی (ع) و خصوصاً رهبران و سیاستمداران

حکومت دینی از نگاه امام علی (ع) ۴۵۱

نظام جمهوری اسلامی ایران به سیرت و فضایل و مکارم والای آن حضرت تأسی کنند تا به قدر مقدور فرهنگ ناب علوی در این سرزمین اسلامی حاکم شود و گسترش یابد. آمین.

کتابنامه

نهج البلاغه. ۱۳۶۸. ترجمه سید جعفر شهیدی. تهران: علمی و فرهنگی.





پروفیسر شہناز گل خان  
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ  
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ